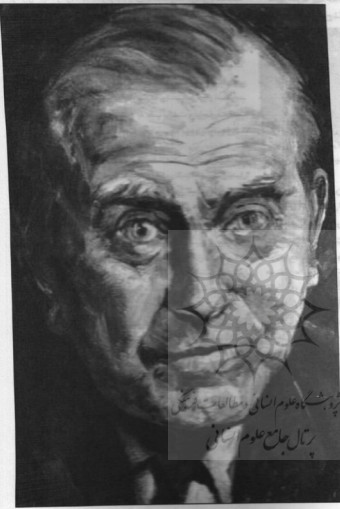


Graham Green

جایزه نوبل آقای گرین چه شد؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بیل وان دایک

ترجمه هادی هماسی

سرآغازی اصحاب نوبل

به گراهام گرین

چنان نویسنده مقاله را

تلاشه کرده که پرخاشگرانه

از چپ و راست

به جان دیگران افتاده است

هر چند نوبل و بذل و بخشش های

بعضاً بودارش چیز تازهای نیست و گرین هم

سخت هاست از این دعوالم، به دور مانده

اما چون سیاست جایزه دهی

به همان مظهر و نشان است

که بود

این نیز هنوز خواندنی است.

نویسنده گرامس گرین

ساول بنو	جوزف بروئسکی	تونی مورسون	د.س. ناپیل
هانریش تک	ویلیام گولدفینگ	درک والکوت	گوندتر گراس
ژان پل سارتر	آیزاک هینگر	نادین گوردیمر	شیموس هینی

همیشه خیال می‌کردم جایزه نوبل بزرگترین افتخاری است که در این دنیای دون به کسی اعطا می‌شود. این مدت‌ها پیش بود. قبل از این که هنری کیسینجر جایزه صلح نوبل را برای تهدید ویتنام شمالی به تسلیم بگرد.

پس حالم گرفته است. من در مورد جایزه نوبل ادبیات به توهم دچار نشدم. شاه من نبود. فقط بهانه نوبلستانی که اسمی‌شان پایین سخمه نوشته شده جایزه نوبل ادبیات را گرفتند. انگار ترکیب بدی نیستند. رشد تاریخی بافت شده که بعضی هاشان مثل سارتر و سولزیتسین کمی مشکوک جلوه کنند. ظاهراً که مارتن هیدگر و کارل پوپر از لحاظ تأثیر و اهمیت، سارتر را کاتر زده‌اند و از قضا سولزیتسین همو بدو هستر پیرن^۱ از آب درآمده و امروز دیگر کسی دلش نمی‌خواهد به محفل دعوتش کند.

پرواضح است که زبان درازی می‌کنم. به‌عقرب من سولزیتسین نوبل داده خوبی بود که در مقابل بزرگ‌تراها استاد و این‌چور شد که نوبل سولزیتسین بزرگی از آب درآمد. حالا از دیوار برلین خبری نیست، می‌شود به عقب برگشت و در مورد عظمت نوبلستانی نام‌ل کرد. او نوبل داده خوبی بود. نوبل داده موجهی بود. هر چند، مستحق «نوبل» نبود اما، نوبل مستحق این افتخار بود؟

جان گالزورنی؟ برای «حماسه فورسایت»؟ حتماً مزاح می‌فرمایید مگر حماسه فورسایت منبع لایزال همه نمایش‌های اپیکی نیست؟ یوجین اونیل؟ حتی سولزیتسین هم هیچ‌وقت مثل سفر دراز به درون شبه ملال آور نبوده (گرچه بیخ فروش می‌آید). جالب است. دستکم وقتی که بی ماروین نقش هیکی را بازی کند.

استین‌یک نوبل داده امریکایی پیش از همه به سولزیتسین می‌ماند، گیرم استین‌یک جایزه است. آدم مهمی بود. دستکم نمایشگر ملال بود همین‌کوی استحقاق جایزه را داشت. برای بدعت‌هایش در سبک و حساسیت شدیدی که در کارهایش به چشم می‌خورد، همان چیزی که آثار گالزورنی و استین‌یک به‌کل از آن بی‌بهره‌اند.

تی‌اس‌الیوت؟ هیچ‌وقت زیاد دوستش نداشتم، ولی باید اعتراف کنم که اگر علاقه‌اش به فانیسم و تاریک‌اندیشی دیوانه‌وار نبود بیت زندگیم را با فانتزی‌های فهدخوری اندازه گرفته‌ام، شایسته تحسین مخصوصی بود.

تونی مورسون ضعیف‌ترین فرد فهرست است. ظرف ده سال بالاخره نژاد تاریک‌اش را از دست می‌دهد و همه که‌کم می‌می‌بزند که کارهایش در واقع جعفر بی‌زهر است. من به ندرت کتابی را که به دست می‌گیرم زمین می‌گذارم، اما برای «سیرک فیروغ»، حالم بالا آمد و هیچ‌چیز هم از مغز حضرت بطیمان یادم نیست. واقعاً او سرت از ریچارد رایت و جیمز بالدوین است که اسم هیچ کتابش در فهرست به چشم نمی‌خورد؟

انتخاب ایراک سینگر شایسته هوشمندی است. از شاخص‌ترین صفاتی قرن بیستم است و س‌نابیل^۲ و جدائاً نمی‌دانم همیشه نوشته‌هایش را دوست داشتم. به‌خصوص سفرنامه‌هایش را، نویسنده‌ای است اندیشمند و حساس و بحث‌انگیز.

ویلیام گولدینگ؟ «خاندانگار مگس‌ها» یقیناً کتاب درحقی است، ولی من هرگز دوست نداشتم و همیشه با خودم فکر می‌کردم که آن دخترها کجا بودند. هیچ‌وقت نتوانستم از کتاب‌های دیگرش سو دریاورم. همیشه احساس می‌کردم که اگر برای خاندانگار مگس‌ها به شهرت نمی‌رسید هیچ‌کس برای «سینگر» مارتین^۳ نره هم خرید نمی‌کرد.

شاید متوجه یک حذف عجیب از فهرست شده باشید. حذفی آن قدر برجسته که از فرط وضوح شگفت‌انگیز است: گراهام گرین. جایی خواندم که اگر گراهام به امریکایی‌ها اعتراض نمی‌کرد جایزه نوبل را می‌برد. چون به‌خاطر استنادش از عملیات امریکایی‌ها در امریکای مرکزی و جاهای دیگر، آن‌ها از او بدشان می‌آمد، از این قصه مانم برد. نمی‌دانم از کجا آب می‌خورد و اصلاً واقعیت دارد یا خیر. انگشت به دهان حیرانم که امریکایی‌ها می‌توانند گزینش کمیته انتخاب نوبل را باطل کنند. باز شنیدم که «آرتور لوند کوپیت عضو فرهنگستان نوبل از گرین بیزار بود. جعلی‌ها که از لوند کوپیت درباره جایزه گرفتن گرین نقل شده این است: «مگر از جنازه من رد شود».

ولی یک چیز مسلم است: شایستگی محض گرین که باید مدت‌ها پیش از مورسون، گوردیمر، گولدینگ، اونیل، فاکندر، گالزورنی و نیم دوچین دیگر انتخاب می‌شد.

شاید درستش همین بود که گرین هرگز جایزه نگذرد. از برجسته‌ترین ویژگی‌های آثار او فقدان احساسات‌گرایی است و همه جایزه‌ها به احساسات برمی‌گردد. یک شیوه درست برای نابود بودن شیوه گرین است. که نشان می‌دهد چرا لازم است قبول کنیم که گامه‌گام نویسنده‌گان عاجوری مثل نابیل و سولزیتسین ستایش شوند. یک طرح داستانی فرعی در کتاب قدرت و جلال هست که مانع مقننی کتابی را برای فرزندانش می‌خواند درباره یک شهید بزرگ کاتولیک و رمنگی و مرگ قهرمانه او. البته همعاش نقلی است و گرین این شمایلی‌نگاری ذاتی را با ماجراهای «واقعی» کشیش می‌خواند که خود را مستحق لغت می‌داند. بزرگ هم می‌آید. او همچنین کشیش می‌خواند و با پرخورده که از دیوان کرده و برای نجات جان خودش ایمانش را فروخته و نسیم زنده و جملات قصه‌ا کلیسا است. کنار هم می‌گذارد.

آیا جز عزت و احترام عمومی راه دیگری برای گرفتن مجوز سخنرانی در مراسم نوبل سیرخ دارید؟ برای اطمینان کردن پیش‌تر به نویسنده چیز دیگری برایمان مآند؟

وقتی که سولزیتسین در اتحاد جماهیر شوروی عمل‌آزندگی بود، جایزه نوبل به او داده شد. چون با سبب و ایمان در مقابل حکومت بی‌خدای ضدبشری ایستاد. پس از کوچیدنش به کشتی‌کات در مقابل ماتریالیسم بی‌خدای ضدبشری غرب ایستاد. و بلافاصله محو شد.

جان گالزورنی
جورج برناردشاو

ارنست همینگوی
هرمان هسه
یوجین اونیل

ویلیام فاکندر
تی‌اس‌الیوت
آندره زیه

جان استین‌یک
الکساندر ایساپوویچ
سولا نیسمن